

ریموند لوتا

میراث کمیترین :

تعمیری

حرفان

عمومی

درباره نویسنده:

ریموندلوتاکنون مقالات بسیاری درباره روابط بین المللی، بحران جاری جهان و مسائل دوران گذار سوسیالیستی نگاشته است. او کتاب "ماشویچی برد" (انتشارات BANNER ۱۹۷۸) را ویرایش کرده و مقدمه ای بر آن نوشت. این اثر واقعه نگار مبارزه درونی حزب کمونیست چین در اوائل و اواسط سال های ۱۹۷۰ است - مبارزه ای که به شکست نیروهای انقلابی منتهی شد.

در سال ۱۹۸۲، لوتادریک بحث و کنفرانس بین المللی که حول مسئله خصلت اتحاد شوروی برگذار شد، شرکت کرد. او نماینده نظرگاه معتقد به امپریالیستی بودن شوروی بود. اظهارات ارائه شده از جانب وی و سایر مباحثات مطروحه در کنفرانس نیویورک را در کتاب "اتحاد شوروی: سوسیالیست یا سوسیال امپریالیست؟" بخش دوم (انتشارات RCP ۱۹۸۲) می توان یافت.

ریموندلوتا یکی از تئوریسین های برجسته جنبش بین المللی کمونیستی است. او در دانشگاه های مختلف سخنرانی هائی ایراد کرده و در برنامه های روابط عمومی رادیو و تلویزیون شرکت جسته است. در حال حاضر لوتات تحقیقات خود را برای تکمیل جلد های بعدی "آمریکادر سراسر اشیب" دنبال می کند.

نوشته حاضر ترجمه فصلی از جداول کتاب "آمریکادر سراسر اشیب" نوشته ریموند لوتسا کمونیست انقلابی آمریکائی است. لوتسادر این کتاب تحولات کنونی جهان در روند جنگ و انقلاب را با اتکاء به تئوری های بنیادین مارکسیستی لنینیستی مورد بررسی قرار داده و ریشه های اقتصادی و سیاسی بحران کنونی را از دوران بعد از جنگ جهانی دوم نمایان می سازد.

این فصل از کتاب که تحت عنوان "میراث کمینترن: تئوری بحران عمومی" نگاشته شده، ضرورتاً به نقد عمیق همه جانبه و فشرده یکی از دیرپاترین و جاافتاده ترین انحرافات در جنبش کمونیستی طی پنج دهه اخیر اختصاص یافته است. بقول نویسنده: "زبان های ناشی از این تئوری بیشمارند، چرا که جنبش بین المللی کمونیستی نه تنها تکاملات تئوریک لنین در زمینه اقتصاد سیاسی عصر ادرپیش نگرفت، بلکه در جنبه هائی بس مهم آنها را بگونه ای مؤثر و ژکون ساخت (صفحه ۲۲ امتن انگلیسی)"، جالب اینجاست که انشعابات مختلف در جنبش کمونیستی تأثیر تعیین کننده و قطعی در رفع این انحراف نداشتند و خطوط انقلابی و همینطور اپورتونیستی - رویزیونیستی (و حتی جریاناتی خارج از طیف "چپ") گوشه هائی از این تئوری نادرست را با خود حمل کرده و با تغییراتی چند، پایه تجزیه و تحلیل های خویش قرارش داده اند. نتایج سیاسی حاصل از تئوری بحران عمومی گاه آنچنان خطرناک است که بصورت تزهائی خائنانه مسالمت آمیز خروشچف و شرکا ظاهری شود، گاه آنچنان ساده لوحانه و خیال پردازانه که امروز در تحلیل های برخی گروه های منتسب به جنبش چپ ایران از امپریالیسم و روندهای کنونی جهان مشاهده می کنیم.

اگرچه مادست اندر کار ترجمه و انتشار متن کامل "آمریکادر سراسر اشیب" هستیم، با این وجود ضروری دیدیم که این فصل از کتاب را قبل از آماده شدن کامل آن منتشر ساخته و در اختیار پیویندگان آگاه راه طبقه کارگر و آرمان کمونیسم قرار دهیم. باشد که جنبش بین المللی کمونیستی - و جنبش کمونیستی ایران بعنوان جزئی از آن - باز دودن بیش از پیش انحرافات کهنه و نو از پیکر خود بتواند امر انقلاب و رهائی بشریت را آگاهانه تر و قاطعانه تر از گذشته به پیش برد.

بهار ۱۳۶۴

اتحادیه کمونیستهای ایران
(سرمداران)

www.iran-archive.com

يك توضیح ضروری :

در تالیف متن آنجا که به کلمات یا عبارات تأکید شده رسیده ایم، آنها را کشیده تایپ کرده ایم. بطور مثال تئوری راتئوری و یا کار را کسار نوشته ایم. توجه داشته باشید که این قاعده را در شروع یا در میانه سطور بکار بسته ایم و کشیدگی های ضروری در مورد کلمات پایانی هر سطر از این قاعده مستثنی هستند. در مورد برخی کلمات یا عبارات، مترجم لازم دید که اصل انگلیسی یا توضیحی در مورد مفهوم آنها را در پانویس هادرج نماید، این ها را با علامت * مشخص کرده ایم.

مارکسیسم لنینیسم معتقد است که سرمایه داری نظامی محکوم به نابودی است . لیکن این مطلب چگونه باید درک شود؟ اقتصاد سیاسی مارکسیستی غالباً به مبالغه گراشی متهم می گردد، می گویند کمونیست‌ها همیشه از قریب الوقوع بودن نابودی اقتصاد سرمایه داری حرف می زنند و از "فرو ریختن کنبدا فلاك" داد سخن می دهند و زمانی که این پیشگویی ها جنبه واقعیت بخود نمی گیرند، آنها را برای استفاده در فرصتهای بعدی به سردخانه های سپارند . متأسفانه ، این طفره عناصری از واقعیت را با خود حمل می کنند واقعیتی که ریشه اش بمیزان زیاد به تئوری بحران عمومی کمینترن بازمی گردد . زیاده نهای ناشی از این تئوری بشمارند ؛ چرا که جنبش بین المللی کمونیستی نه تنها تکاملات تئوریک لنین در زمینه اقتصاد سیاسی عصر را در پیش نگرفت ، بلکه در جنبه های بس مهم آنها را بگونه ای مؤثر و از گون ساخت .

این نظریه تأثیرات بی حسابی بجای گذارده است . امروز اقتصاد سیاسی شوروی مدل بحران عمومی را در انطباق با نیازهای متغیر سوسیال امپریالیسم بکار می گیرد . علاوه بر این پایه های اصلی تئوری بحران عمومی آیشخورتجزیه و تحلیل های ساخته و پرداخته نیروهای خارج از جنبش کمونیستی در مورد امپریالیسم گشته است . این امر حتی در مورد نشو و مارکسیست‌هایی که صریحاً "سنت کمینترن را انکار می کنند نیز صادق است . تألیف

۱- اثر بانفوذ پل سوئیزی ویل باران بنام "سرمایه انحصاری" منتشره در دهه ۱۹۶۰ نمونه برجسته ای در این مورد است .

عمیق تئوری بحران عمومی چه در مورد تشریح "محدودیت های" سرمایه داری، از انقلاب بلشویکی به بعد، و چه بعنوان رنگ و لعابی بر آثار مارکس و لنین، نقدی موشکافانه را الزام آوری سازد. نقدی با انتکابه آموخته های نیمه اول قرن بیستم در مورد ماهیت امپریالیسم. شاید طنز آلود بنظر آید، کتابی که خود مسئله رویارویی امپریالیسم با جدی تریسن بحرانش را مطرح می کند، نقد پدر تفکر منکی بر منطق اضحلال رانیز در دستور کار دارد. لیکن اگر ما قصد شناخت واقعی منشأ بحران و درک تأثیرات آن در مبارزه انقلابی را کرده ایم، می باید قاطعانه خط مرز مابین تئوری بحران عمومی و مارکسیسم لنینیسم را رسم نموده و با این تئوری بمثابه دیدگاهی شدیداً نادرست از عصر امپریالیسم تسویه حساب کنیم. مفهوم بحران عمومی در اوائل دهه ۱۹۲۰ موضوع بحث تئوریسین های شوروی بود. لیکن در سالهای ۱۹۲۷ و ۱۹۲۰ در جریان کنگره پانزده و شانزده حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که نظریه بحران عمومی سرمایه داری جهانی بگونه ای خاصتر در سخنرانیهای رسمی استالین فرموله شد. بنظر می رسیده که وقایع جهانی نیز این نظریه را تأیید می کنند. این تئوری در آثار اوژن و ارکاتئوریسین برجسته اقتصاد سیاسی شوروی در دهه ۱۹۳۰ بشکلی بسیار روشنتر و در قالب عبارات و مقوله های اساسی اقتصاد سیاسی مارکسیستی بیان شده است. بعلاوه ر. پالم دات یکی از اعضای حزب کمونیست انگلستان در کتاب "فاشیسم و انقلاب اجتماعی" تصویر مشابهی را از گرایش اجتماعی - اقتصادی کشورهای سرمایه داری به واپس گرایی ترسیم کرده است. اصطلاح بحران عمومی در دوره پس از جنگ جهانی اول برای تشریح اوضاعی بکار می رفت که بیانگر حالت نوین و عدم تعادل ناشی از انقلاب بلشویکی بود، انقلابی که در جنبه جهانی امپریالیستی شکاف انداخته و جنگ را در زمینه های سیاسی و اقتصادی دچار اختلال ساخته بود. بعدها اصطلاح بحران عمومی معادل عبارت عصر امپریالیسم بکار گرفته شد و یاد مروری از آن برای مشخص کردن خصلت مرحله با اصطلاح نوینی از امپریالیسم استفاده می کردند. در دوران توسعه بعد از جنگ جهانی دوم میراث متدولوژیک تئوری مذکور بنوعی کیجی و نوسان در میان تئوریسینهای حزب کمونیست انجامید، نوسان مابین پیش بینی محتوم سقوط تمام و کمال سرمایه داری و رؤیت وجودیک سرمایه داری نوین، شدیداً قابل انعطاف و تعدیل پذیر.

واضحتر بگوئیم، تئوریسینهای جنبش بین المللی کمونیستی نه اقتصاد سیاسی مارکسیستی را خوب فهمیدند (یعنی از درک ماهیت بحران سرمایه داری عاجز مانده و به دامان تئوریهای نئوسوسیومندی و نئولوگزامبورگی از بازار و مصرف نامکفی در غلطیدند) و نه لنینیسم و نقش جنگهای تجدید تقسیم جهان در حل موقتی و قسمی تضادهای انباشت امپریالیستی را واقعاً بدستی درک کردند. در واقع تئوری بحران عمومی به دینامیسم جهانی انباشت سرمایه داری کم بهاداده و درکی غلط از آن داشت. این تئوری، جهان را از دیدگاهی گاهی شوروی و او روسنتریگ مورد بررسی قرار می داد. سه توضیح نادرست و مرتبط بهم از بحران در جلوه های مختلف این تئوری و نحوه اعمال آن بچشم می خورده، اولاً از کبود حالت معمول امپریالیسم در نظر گرفته می شد، بدین معنی که سرمایه داری پایه بحران سیستماتیک و غیر قابل بازگشتی نهاده که در آن رشد و رونق دوره هائی کوتاه مدت

۳- گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره پانزدهم ح. ک. ا. ش. (ب) ۱۹-۲۰ دسامبر ۱۹۲۷، مجموعه آثار ژوزف استالین (مسکو: بنگاه انتشارات بزبانهای خارجی ۱۹۵۴-۵۵) جلد دوم صفحات ۱۸-۲۷ و گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره شانزدهم ۲۷ ژوئن ۱۹۲۰، آ. جلد ۱۲ صفحات ۴۹-۲۴۲

* اروپامرکز بینی: اروپا را مرکز تحولات تلقی کردن.

واستثنائی اند، و از طرف دیگر بعلت فقیر شدن توده ها در مقیاس جهانی و محدود شدن امکانات بازار، سرمایه داری انگیزه و قوه محرکه لازم جهت رشد نیروهای مولده و تکامل علم و تکنولوژی را از دست داده است. ثانیا، همانگونه که در نکته قبل اشاره شد، ایمن بحران وخیم از جدائی روز افزون قدرت تولید از قدرت مصرف نشئت می گیرد. و بالاخره نکته سوم اینکه بازار جهانی بر حسب تقاضای مصرف در سطح جهانی توضیح داده می شود، بازاری که روز بروز کوچکتر شده و به نابودی کامل می گراید. بنابراین سرمایه داری از لحاظ تاریخی می رود تا امکان رشد داخلی و خارجی خود را از دست بدهد و بحران عمومی نافوس مرگش است. هدف اصلی این نوشته برخورد انتقادی به نکات فوق الذکر می باشد. از دیدگاه تئوریهایی کمیترن، سرمایه داری دیگر تحت فشار رونق و بحران - که دارای رابطه دیالکتیکی با یکدیگرند - رشد نمی نموده، بلکه از مراحل رشد یک بحران ممتد و اساسا خلاصی ناپدید گرد می کرد. به رکود عظیم دهه ۱۹۲۰ بمثابة جلوه ای از آینده سرمایه داری نگریسته می شد. بحث ر. پالم ذات در سال ۱۹۲۴ این بود که برای سرمایه داری هیچگونه بهبود اساسی متصور نیست:

بحران عمومی سرمایه داری نباید با بحران های ادواری گذشته سرمایه داری اشتباه شود. آن بحران ها اگرچه نشانگر تضادهای ذاتی مناسبات سرمایه داری بودند ولی در عین حال بخش لاینفک و عامل مستقیم ترقی سرمایه داری بحساب می آمدند.

. صفت مشخصه آنها حاصل تضادهای توسط ابزار مخرب و خوشونت آنارشیستی، برقراری مجدد تعادل، و اجازه به از سرگیری تولید در سطحی عالیتر می بود.

عناصری از این کارا کمتر در بحران اقتصادی جهان پس از جنگ نیز می توان یافت لیکن این عناصر "مترقی" تحت الشعاع تأثیرات منفی و عمده کل روند انکشاف بحران ادواری بر پایه بحران عمومی سرمایه داری قرار می گیرد، امری که نتیجه اش تسریع روندهای انقلابی و برهم خوردن ثبات می باشد. بدین خاطر بحران عمومی سرمایه داری راه حل های اینچنینی پاسخگو نیست.^۲

تئوریهایی کمیترن توجه خود را به تغییر شکل ناجور و آشکار سیکل صنعتی در عصر امپریالیسم و این حقیقت غیر قابل انکار که دیالکتیک بحران - بهبود سرمایه داری کلاسیک دیگر بهمان شکل سابق عمل نمی نموده، معطوف داشتند. اگرچه آنها بدستی مترجه ایمن نکته شدند که ~~صفت مشخصه~~ صنعتی بخودی خود نمی توانند چهارچوب جدیدی از رشد را تأیید کنند اما از درک مفهوم بین المللی شدن مدارهای سرمایه و چگونگی ایفای نقش ایمن دیالکتیک در عرصه بین المللی عاجز ماندند. آنها چنین استنتاج کردند که مکانیسمهای درونی سرمایه داری برای برون رفت از بحران کافی نبوده و بنابراین بنظر می رسد که رکود عظیم دهه ۱۹۲۰ بتواند بشکلی نامحدود همراه با حرکات صعودی کوتاه مدت و توفان های انقلابی ادامه یابد.

در اینجابه دو تئوری رسوادر باب رکودگراشی* اشاره می کنیم. تفکر سنتی کمیترن بر این پایه استوار است که امپریالیسم در بیشتر کشورهای تحت ستم نه می خواهد و نه میتواند

ک فاشیسم و انقلاب اجتماعی: مطالعه ای در اقتصاد و سیاست مراحل نهایی سرمایه داری در

حال زوال، اثر ر. پالم ذات (نیویورک انتشارات بین الملل ۱۹۲۴) صفحه ۱۰۰.

* معتقد به رکود دائمی سرمایه داری بودن (مترجم) STAGNATIONISM.

نیروهای مولده را ریشه‌دور بگونه ای اجتناب ناپذیر با شیوه های عقب افتاده و راکد فوق - استثنای ماقبل سرمایه داری پیوند داشته وفادرنیست توسعه صنعتی چشمگیری را ارائه کند. اما وقتی ضروریات و امکانات انباشت امپریالیستی، همانند سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، تنوع و مدرنیزه شدن را تحمیل نموده‌دیدیم که بسیاری از احزاب کمونیست آمریکای لاتین بدنبال امپریالیستهاروان شدند. این احزاب دل در گروی اتحاد با جناحهای "مترقی" بورژوازی نهادند - با این ادعا که جناحهای فوق علیه فئودالیسم و عقب ماندگی مبارزه می کنند. اما واقعیت این بود که جناحهای "مترقی" مذکور با امپریالیستها پیوند داشته و مبارزات ظاهری آنها به رفرمهای ارضی امپریالیستی، تحول زیربنایی و دیگر تلاشهای امپریالیست‌ها جهت بازسازی سرمایه در مستعمرات (اگرچه در پاره ای موارد به خرج ملاکان) منتهی می شد.

دات از مباحث رکود گراییانه به نتیجه منطقی چنین مطالبی دست یافت: سرمایه - داری با علم و تکنولوژی مخالف است، بجای افزایش تولید آثار محدود می سازد و نیروهای مولده را نابود می کند (دات مرکز توجه خود را بر عقب نشینی گسترده و مطلق تولید سرمایه - داری در سالهای پس از جنگ جهانی اول قرار داده بود). بر مبنای این بحث جامعه در حال نزول به مرحله پست تری از رشد تکنیکی بود و به عقیده دات این سیر قهرامی تا بقدرت رسیدن قهرمان واقعی ترقی تکنیکی، یعنی طبقه کارگر ادامه می یافت. بنابراین اساسی ترین ادعاینامه علیه امپریالیسم بر عدم توانائی مغروض وی در رشد نیروهای مولده مبتنی بود. بعلاوه اعتقاد بر این بود که فاشیسم شکل ضروری و اجتناب ناپذیر حکومت سیاسی خواهد شد، چرا که بورژوازی تنها از طریق ترور مطلق می تواند کنترل خود را بر پرولتاریای شدیداً فقر زده اعمال دارد (امپریالیسم و مکرر اسامی مانعاً الجمع در نظر گرفته شدند). و باز وقتی امپریالیست‌ها توانائی خویش در تکامل تولیدی و تکنیکی را بنمایش گذاشتند دیگر تقدیر از جناحهای "مترقی" و "ضد فاشیست" بورژوازی تحولی باور نکردنی در تئوری (و همینطور پراتیک) بحساب نمی آمد.

تئوری بحران عمومی بدرستی تشخیص داد که هر جنگ امپریالیستی به جنگ امپریالیستی دیگری منتهی می شود و امپریالیسم روسوی اضحلال دارد اما از این آخری، زوال تدریجی و استحاله سیستمی که دینامیسم خویش را از دست داده است فهمیده می شد. شکل ۱-۲، رشد جمع کل بازده حقیقی پنج کشور عمده امپریالیستی در دوره ای که ظاهرأ مبتلابه بحران عمومی بودند نشان می دهد: نزول سریع در دوران رکود دهه ۱۹۲۰ و هم - چنین رونق در چند دهه بعد از جنگ جهانی دوم نکاتی قابل توجه اند. تئوری بحران عمومی نمی تواند دیده‌های اینگونه را توضیح دهد.

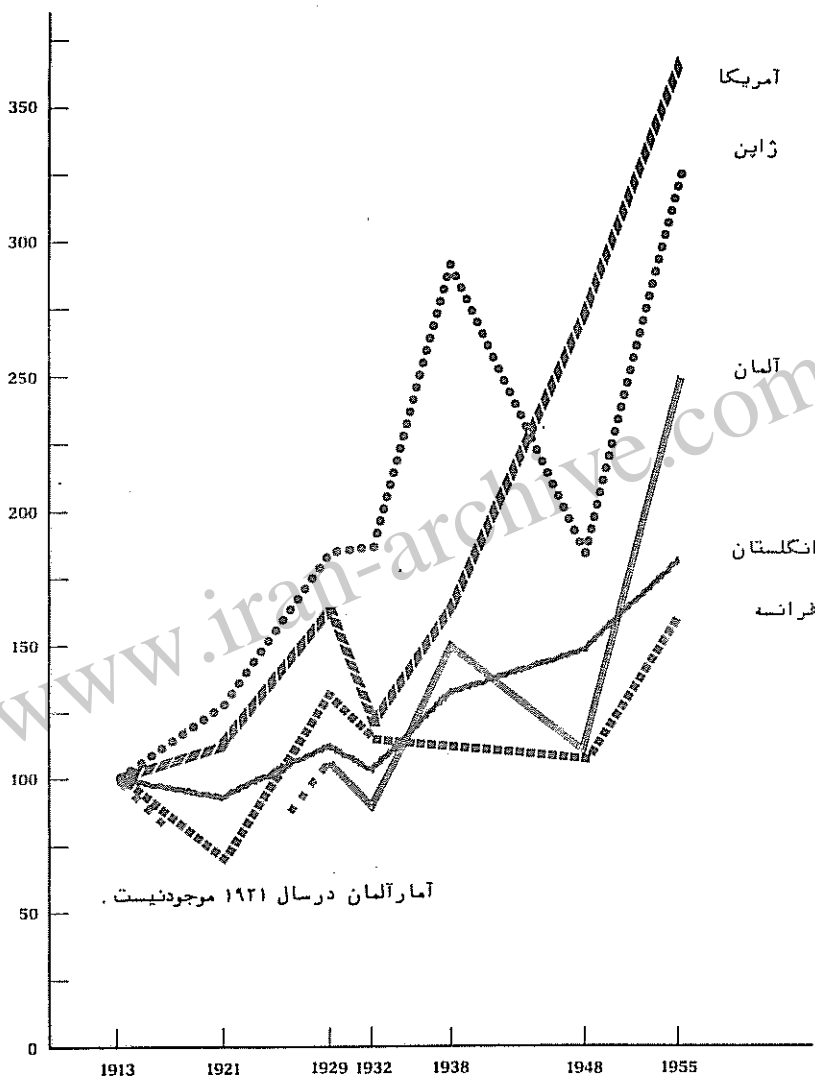
چنین دیدگاهی از اضحلال معرف جدائی از تحلیل لنینیستی رشد و نزول همزمان، از سیستمی صاحب دینامیزم درونی که صرفاً از طریق جهش های مخاطره آمیز متحول می شود و از سرمایه داری لرزان و متشنج که به دونه ای خسته می ماند - به پیش می رود و پس می‌چکد قادر نیست بر خط سیری مستقیم حرکت کند - می باشد. تئوری فوق در مضمون خود این امر را که امپریالیسم نماینده رشد و تداوم خصوصیات اساسی سرمایه داری است، متکرر

۴- برای کسب اطلاع از مباحث کمینترن در این مورد رجوع کنید به "گزیده های از نزد هادر باره جنبش های انقلابی در مستعمرات و نیمه مستعمرات - مصوبه کنفرانس ششم کمینترن اول سپتامبر ۱۹۲۸ - در اسناد: انترناسیونال کمونیستی ۱۹۲۴-۱۹۱۹" جمع آوری شده توسط جین دگراس - نیویورک انتشارات دانشگاه آکسفورد ۱۹۶۰ جلد دوم صفحات ۲۸-۵۲۶. به رجوع کنید به دات، "فاشیسم و انقلاب اجتماعی" صفحات ۱۲، ۲۵، ۲۴، ۵۸، ۴۲.

شکل ۱-۲

نمودارهای جمع کل بازده حقیقی

برای پنج کشور عمده امپریالیستی - سال های منتخب (۱۰۰ = ۱۹۱۳ برای هر کشور)



منبع: دفتر بررسی اقتصادی آمریکا "رشد اقتصادی در از مدت ۱۹۷۰-۱۸۶۰ (واشنگتن دی. سی.، GPO) ۱۹۷۲، ۵ - ۱، صفحات ۲۷۵ و ۲۷۴.

می شد. در نتیجه این بحثها، بجای تحول از طریق تشدید انفجار گونه تضادهای سرمایه - داری - و به همراه آن قدرتسند شدن اساس مادی جهت انقلاب پرولتاریائی و هدف نهائی یعنی جامعه بی طبقه - بالترقی تدریجی در گرداب و نوعی پایان از پیش معلوم روبرو می شویم. اگرچه در درآمدت سرمایه داری نمی تواند بر تضادهایش فائق آید، ولی باین وجود پدید می آید بنام بحران دائمی وجود ندارد. ^۶ به بیان دیگر: سرمایه داری نمی تواند دائماً "توسعه یابد، ولی از طرف دیگر بنابه سرمایه داری بودن خود نمی تواند از گسترش باز ایستد.

تصویری که از دورنمای رکودگراشی ترسیم می شد بر پایه تفوری مصرف نامکفی استوار بود. وارگادرسال ۱۹۲۴ در کتاب "بحران بزرگ و نتایج سیاسی آن" نقطه حرکت تئوریک خود را بر پایه تفاوت مابین "قدرت خرید" سرمایه ثابت، سرمایه متغیر و ارزش اضافه - و "قدرت مصرف" سرمایه و وجه موجود برای خرید کالا جهت شخصی - قرارداد. کاهش نسبی دومی بویژه آن بخش که توسط دستمزدها نمایانگی می شد چشم اسفندبار باز تولید سرمایه داری بحساب می آمد:

کاهش نسبی و مداوم قدرت مصرف (بدون توجه به مسیر سیکنی تولید) در مقایسه با رشد نیروهای مولده، تضاد مابین قدرت تولیدی و قدرت مصرفی جامعه سرمایه داری را تشدید می کند. زیرا سرمایه داران منفرد که تحت تأثیر ضرورت پیروزی در مبارزه با رقبا حرکت می - نمایند نیروهای مولده را بدون در نظر گرفتن کاهش نسبی قدرت مصرف رشد می دهند. این پایه اقتصادی بحران عمومی سرمایه داری، بلااستفاده ماندن جدی بخش بزرگی از دستگاه تولیدی و بیکاری توده ای، در سطح گسترده است.^۷

تجلیل از اهمیت انحصار نیز از دریچه تئوری مصرف نامکفی انجام می گرفت: قدرت روزافزون الیکارشی مالی، توسل جوئی به قیمتهای انحصاری، تقلیل دستمزدها، و یکارگیری روش افزایش کارآئی الفاشده از سوی انحصار، عواملی بودند که موقعیت ظرفیت جذب را بدتر می ساختند. در "اقتصاد سیاسی" اشرا. لئونتیف - کتاب پایه ای استاندارد کمینترن - متن تبیینی زیر را در فصل مربوط به بحران می یابیم:

بدین ترتیب، عمیق ترین تضاد در ماهیت سرمایه داری بین رشد عظیم امکانات تولیدی و قدرت خرید نسبتاً "کاهش یافته" توده های کارگر وجود دارد. . . . این گرایش به توسعه نامحدود صنعت ناگزیر با قدرت محدود مصرف توده های عظیم کارگران در تضاد قرار می گیرد. رشد استثمار صرفاً "بمعنای رشد تولید نیست بلکه بمعنای کاهش در قدرت خرید توده هائیزمی باشد که چیزی جز محدودیت بر امکان فروش کالا نیست. قدرت خرید توده های کارگر و همچنان در سطح پائین باقی می ماند. در نتیجه بحران مسازاد تولید در سرمایه داری اجتناب ناپذیر می گردد.^۸

۶- مارکس، "تئوری های ارزش اضافه" بخش دوم (مسکو) انتشارات پروکرس (۱۹۶۸) صفحه ۴۹۷.

۷- اوژن وارگا، "بحران بزرگ و نتایج سیاسی آن" (نیویورک انتشارات بین الملل ۱۹۲۴) صفحه ۲۰.

۸- لئونتیف، "اقتصاد سیاسی" (نیویورک انتشارات بین الملل) صفحه ۱۸۴.

این شیوه تحلیل نادرست بوده و بهیچوجه مارکسیستی نیست .
 لنین دوشیوه مختلف تحلیل از بحران را با هم مقایسه نمود، یکی مکتب تحلیل نوع
 سیموندی و دیگری مکتب مارکسیستی :

تئوری اول، بحران را وسیله تضاد بین تولید و مصرف طبقه کارگر
 توضیح می دهد. دومی آنرا توسط تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و
 خصلت خصوصی مالکیت تحلیل می نماید. نتیجتاً "اولی ریشه های
 پدیده را در خارج از تولید می بیند (برای مثال حالات عمومی سیگنرند
 علیه اقتصاددانان کلاسیک به این اتهام که آنها مصرف را نادیده
 گرفته و صرفاً به تولید اهمیت می دادند)، دومی آن را دقیقاً در شرایط
 تولید می یابد. بطور خلاصه، اولی (مکتب سیموندی) بحران را با مصرف
 نامکفی... و دومی (مکتب مارکسیستی) آن را توسط آنارشی تولید
 توضیح می دهد.

تئورسین های کمینترن اساساً در چهارچوب مکتب تحلیلی سیموندی عمل می کردند.
 آنها بر حسب سنت از تضاد بین تولید اجتماعی شده و مالکیت خصوصی بعنوان تضاد اساسی
 شیوه تولید سرمایه داری نام می بردند، لیکن این تضاد را به تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا
 تقلیل داده و حتی این یکی را هم تنگ نظرانه تبیین می کردند. بنابراین بحث آنها مشکل
 اینجاست که - و ما باید توصیف لئونیف از "عمیقترین تضاد" را بخاطر آوریم - چون سرمایه
 به داری برای مصرف تولید نمی کند، پس طبقه کارگر قادر به مصرف تولید اجتماعی خویش
 نیست. بنابراین فقدان قدرت مصرف علت بحران می گردد. برای جانداختن این بحث
 به تردستی تئوریک نیاز بود. تضاد بین تولید اجتماعی شده و مالکیت خصوصی اساساً به تضاد
 بین سطح تولید و سطح تقاضای مؤثر بدل گشت. تضاد بین تولید و مصرف معادل با فلاکت فرا -
 بندۀ توده هافرض شد و قلمرو مصرف و تولید کالا های مزای تولید را "شاخص ترین جایگاه در
 این سیستم تحلیلی تلقی گشت. در عمل ظرفیت مصرفی جامعه بعنوان متغیر مستقل انباشت
 قلمداد شد.

بحثی مختصر در مورد این نکات ضروریست. برای شروع اشاره کنیم که مصرف محدود
 توده ها بهیچوجه پدیده نوینی نیست. همانگونه که انگلس متذکر گردید :

از زمانی که طبقات استثمار شونده و استثمارگر وجود داشته اند، این
 پدیده نیز وجود داشته است... مصرف نامکفی توده ها شرط ضروری
 کلیه اشکال جوامع مبتنی بر استثمار و نتیجتاً شکل سرمایه داری آن
 می باشد. لیکن این شکل سرمایه داری تولید است که برای نخستین
 بار بحران را بوجود می آورد. بنابراین مصرف نامکفی توده ها
 پیش شرط بحران هائیز بوده و نقشی را که در بحران ایفا می کند از
 مدت هائیش مورد قبول قرار گرفته است. اما این موضوع همانقدر در
 مورد علت بحران های امروزی به ما توضیح می دهد که در مورد علت
 عدم وجود آنها در گذشته می تواند کویا باشد.^۱

۱- لنین، "در خصلت نمائی و مانعیتسم اقتصادی" م. آ. (مسکو انتشارات پروگرس) جلد دوم
 صفحه ۱۶۸.

پس، ویژگی مصرف در سرمایه داری چیست؟ لنین نوشت "مصرف؟ پس از انباشت؟" ^{۱۱} بابدنبال تولیدارشد می کند، اگرچه ممکن است عجیب بنظر آید ولی در جامعه سرمایه - داری غیر از این نیست؛ این طلب نیروی کار از سوی سرمایه است که روند تولید را به حرکت درمی آورد. اگرچه ارزش که بشکل دستمزدهایان می شود توسط کار خود کارگران در روند کلی تولید سرمایه داری ایجاد می گردد ولی این دستمزدها در حقیقت بخشی از هزینه های سرمایه داران را تشکیل می دهند. دستمزدها بعنوان سرمایه متغیر عنصری از سرمایه کل سرمایه گذاری هستند. بدین ترتیب با وجود اینکه تقاضای برای کالاهای مصرفی اکثر "از سوی جمعیت مزدبگیر است ولی این تقاضا خود یک معلول بوده که منشأ آن، بازده های سرمایه گذاری طبقه سرمایه دار است و این خود با ضروریات گسترش ذاتی سرمایه - مطابقت دارد. نه دستمزدها و مصرف از سرمایه گذاری منفک هستند و نه مصرف، محرک تولید سرمایه داری است. در واقع این توانایی سرمایه در انباشت سود آور ارزش اضافه است که تعیین کننده ترین عامل در سطح قدرت خرید اجتماعی است و "مضافاً" این روند کار به مثابه یک روند ایجاد ارزش است که خصلت محدود تاریخی تولید سرمایه داری را تعیین می کند. درک این نکته امکان فهم این مطلب را فراهم می سازد که چرا هزینه های پائین تر تولید و انباشت تسریع شده امکان افزایش دستمزدها را با خود به همراه دارد (موضوعی که در دورانی طولانی پس از جنگ جهانی دوم صادق بود)، و چرا مارکس (با توجه به سیکل انباشت سرمایه داری ماقبل انحصاری) می توانست به این نکته دست یابد که:

همواره بحران هاد ر دوره ای ^{تولید دوره} می شوند که دستمزدها عموماً "ترقی کرده و طبقه کارگر در واقع سهم بزرگتری از آن بخش از تولید - سالانه که جهت مصرف می باشد را دریافت می نماید." ^{۱۲}

بیشرفت تولید سرمایه داری صرفاً به رشد صنایع تولید کننده کالاهای مصرفی خلاصه نمی شود. با توجه به اهمیت تعیین کننده مکانیزاسیون و نوآوری تکنیکی در بازتولید - گسترش یافته و سودآور سرمایه، صنایع تولید کننده کالاهای تولیدی باید دستخوش توسعه ای گسترده گردند. علاوه بر این، مصرف شخصی نمایانگر کلیت مصرف در جامعه سرمایه داری نیست. مصرف تولیدی سرمایه داران، یعنی تقاضای برای ماشین آلات، فولاد و غیره و استفاده از آنها، قدرت خرید اجتماعی را افزایش خواهد داد: هم بصورت مستقیم - بشکل تقاضای برای ابزار تولید - و هم بصورت غیرمستقیم بشکل تقاضای بیشتر برای کالاهای مصرفی از سوی کارگران شاغل در صنایع کالاهای تولیدی. بیشک سرمایه ثابت "بخاطر خودش" تولیدی نمی شود؛ تولید و وسایل تولید از طریق تسلسل های پیچیده ای از مناسبات متقابل به تولید و وسایل مصرف مربوط می گردد. لیکن رابطه مستقیمی مثلاً "بین صداهن آلمینیوم و صداهای کالاجهت مصرف شخصی وجود ندارد. مقداری از این آلمینیوم هاتوسط کارخانه های اتومبیل سازی و تولید کنندگان دیگر در بخش II که کالاهای مصرفی می سازند، خریداری میشود. اما قسمتی از آن به بخش I می رود، یعنی بخشی که ابزار تولیدی می سازد - یا شاخه

۱- "در خصلت نمائی رمانتیکسیم اقتصادی" م. آ. لنین، جلد دوم، صفحه ۱۵۵.

۲- این نکته توسط انور شیخ در مقاله ای تحت عنوان "مقدمه ای بر تاریخ تئوری های بحران" (اتحادیه اقتصادی آسیا را دی کال، ۱۹۷۸) مطرح گردیده و بر آن تأکید شده است.

۳- مارکس، "سرمایه" جلد دوم (مسکوت انتشارات پروکرس ۱۹۷۱) صفحه ۴۱۵.

۴- "سرمایه" جلد سوم صفحه ۲۰۵.

های تولیدکننده ماشین آلاتی که در صنایع کالاهای مصرفی مورد استفاده دارند (و نهایتاً بازده کالاهای مصرفی گسترش می یابد) و یا شاخه هایی که ماشین آلات و وسایلی تهیه می کنند که خود در تولید ماشین آلات و وسایلی تولید بکار می روند. نکته اینجاست که تولید وسایلی تولید بطور نسبی مستقل از تولید اقلام مصرفی است (علاوه بر این بعضی محصولات مثل تجهیزات نظامی بهیچوجه - حتی بطور غیر مستقیم - جهت مصرف شخصی تولید نشده اند) مقدار مصرف نه رابطه متقابل و یار شد و بخش از تولید اجتماعی را تنظیم می نماید و نه نمایانگر محدودیت مطلق تولید سرمایه داری در کلیت خود می باشد.

درواقع بین تمایل بی حد و حصر به توسعه نیروهای مولده و محدودیت های مصرف تضاد است و این تضاد بی نظمی اقتصادی را تشدید می نماید، لیکن "اختلاف تقاضایی" ماهر یا گسترش یابنده وجود ندارد که بیانگر شکافی چاره ناپذیر در سرمایه داری باشد. انباشت ارزش اضافه پروسه ای از ایجاد بازار نیز هست. با گسترش شیوه تولید سرمایه داری و پیچیده تر شدن تقسیم کار، تقاضای برای ابزار تولید افزایش می یابد. از طریق تقاضای برای نیروی کار، تقاضای برای ابزار مصرف رشد می کند. ولی کماکان این حقیقت پایبند است که شرایط تولید و تحقق [ارزش] یکسان نبوده و وجود تولیدکنندگان جداگانه و بطور ناماهنگ رشدکننده کالا که در رقابت با یکدیگر برآمده و برای بازاری نامعلوم کار می کنند، تحقق تولید انبوه و هزانش را به روندی ناموزون مبدل می سازد. ولی همانگونه که مارکس مؤکداً ساخت :

بحران از زمینه هایی بخصوص سر بلند می کند که مختص خودسر - مایه اند. زمینه هایی که صرفاً در وجود سرمایه بمثابه کالا و پول تجلی نمی یابند.^{۱۴}

این شرایط کلی (روبه اضحلال) سودآوری است که به کاهش تقاضای برای ابزار تولید و وسایلی مصرف منتهی می گردد، و این مناسبات متقابل آثار شیستی یک سرمایه فوق انباشت شده است که باز تولید سودآور را مختل ساخته و سد راه این روند می گردد. چاره بحران نه در گرو تولید بازده است و نه در تحریک اینگونه تقاضاها، بلکه مستلزم بازسازی کلی ساختار سرمایه می باشد. مسئله ای که اساساً مربوط به مناسبات آن در زمینه ارزش است. مصرف منبسط معلول اینچنین بازسازی است و نه علت آن.

تئوریسین های کمینترن با پیش کشیدن اینکه "فقرزدگی مطلق طبقه کارگر در دوره بحران عمومی سرمایه داری بیش از پیش برجسته می شود" تلاش نمودند تا مصرف نامکفی خود را مستدل گردانند. منظور آنها این بود که وقتی دستمزدها کارگران شاغل مداوماً بسطح پائینتری از ارزش نیروی کارشان رانده شود، تعداد بیکاران می باید افزایش یابد؛ در اوایل دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰ و اواخر کاتلاش نمود نشان دهده که توسعه سرمایه داری - انجام به کاهش مطلق تعداد کارگران تولیدی منتهی گردیده و این روند در آینده نیز ادامه خواهد یافت، و بدین ترتیب ظرفیت جذب کننده سرمایه داری بطور مداوم مختل

۱۵- استدلالات رفرمیستی که از دیدگاه های متکی بر مصرف نامکفی رهش گرفته اند - آنقدر هاهم دربرده نیستند؛ باز توزیع درآمد (دستمزدهای بالاتر یا پرداخت های انتقالی بیشتر) در جهت منافع هم کارگروم سرمایه دار خواهد بود، چرا که مصرف افزایش یافته کارگران به حجم بیشتری از فروش برای سرمایه منتهی می گردد.

۱۶- مارکس، "تئوری های ارزش اضافه" جلد دوم صفحات ۱۲-۵۱۲.

۱۷- وارکا، "بحران بزرگ" صفحه ۲۰.

میشود. ^{۱۰}کات این نکته را بسط داد. وی بدرستی بیان نمود که روند انباشت باعث جابجایی کارگران کشته و ارتش ذخیره صنعتی را ایجاد می کند که هم در خدمت احتیاجات متغیر تولید است و هم پرولتاریا را مطیع نگاه می دارد، سپس اضافه کرد:

اما ارتش ذخیره صنعتی بخشی از دستگاه تولید در حال توسعه سرما - به داری بود - و شماره مطلق کارگران تولیدی مرتباً "افزایش یافته - و تنها از زمان جنگ بود که پدیده نوین ارتش دائمی بیکاران به وجود آمد، یعنی آنهائیکه لجوجانه توسط بورژوازی در پائین ترین سطح معیشت زنده نگاه داشته شدند. این در حالی است که شماره مطلق کارگران تولیدی شاغل بی وقفه کاهش یافته است.^{۱۹}

در توضیح پدیده کاهش دائمی امکانات اشتغال بوده که دلائل مختلف، از انقلابات تکنولوژیکی دهه ۱۹۲۰ گرفته تا برنامه های افزایش کارائی طی سالهای بحران و یاجذب کامل شیوه تولید غیر سرمایه داری یکی پس از دیگری مطرح شدند.

تجربه چهارده پیاپی ترفوق را مردودی شمارد. اگر چه وجودیک ارتش ذخیره دائمی بیکاران (که در درون آن کارگران ملل تحت ستم، مهاجرین، جوانان و غیره جای می گیرند) یکی از خصوصیات برجسته اقتصادهای امپریالیستی است، اما در هیچیک از این اقتصادها حجم کل اشتغال کاهشی دائم نداشته. حال اگر ادعا شود که کاهش اشتغال تولیدی صنعتی باعث کاهش تقاضای شوهیدین معناست که تقاضای تحریک شده در اثر افزایش اشتغال غیر صنعتی رانادیده انگاریم.^{۲۰} بعلاوه چنین بحثی با اهمیت بین المللی شدن سرمایه کم بها می دهد. ساختار تولید و اشتغال در کشورهای خاص امپریالیستی تحت تاثیر تقسیم جهان و بطور قطع تقسیم مستعمرات قرار دارد. برای نمونه باید ذکر کنیم که در این مار - پیچ، جابجایی عظیمی در زمینه اشتغال صنعتی از کشورهای امپریالیستی به برخی کشورهای جهان سوم صورت پذیرفته است. اگر قصد مقایسه سطح کل اشتغال صنعتی جهان در دهه ۱۹۲۰ با دهه دیگری پس از جنگ جهانی دوم را نمائیم، مطمئناً مشاهده می کنیم که این سطح در دوره دوم بالاتر بوده و همزمان سطح اشتغال غیر صنعتی نیز نسبت به کل اشتغال در دهه های اخیر بالاتر است. این نقطه نظر مارکسیستی که جانشینی نیروی کار انسانی توسط ماشین را همراه با نرخ نزولی رشد سرمایه متغیر نسبت به کل سرمایه می داند، به قوت خود باقی است.

گره اصلی قضیه در چهارچوب بین المللی و عوامل تعیین کننده انباشت است. سود آوری سرمایه، نرخ بیکاری، و سطح زندگی در کشورهای امپریالیستی می توانند بر اساس ساختار کلی سرمایه بین المللی صعودی انزول نمایند. در چند کشور امپریالیستی از جمله آلمان غربی و ژاپن به مدت چندین دهه رشد اقتصادی - همراه با سطح رو بر شدن زندگی و بیکاری قابل اغماض - حفظ شد. در واقع گرایش به قبول اینکه جلوه اصلی بحران،

۱۸- برای مطالعه مباحثه پیرامون تئوری وارکار جوع کیندیه ریچارد ب. دی، "بحران" و "سقوط"، صفحات ۵۵-۱۵۴.

"سقوط": مطالعات شوروی در مورد غرب (۱۹۲۹-۱۹۱۷) (لندن انتشارات چپ نوا) (۱۹۸۰) صفحات ۷۰-۱۴۶.

۱۹- دات، "فاشیسم و انقلاب اجتماعی" صفحات ۷-۱۶.

۲۰- رجوع کیندیه دی، "بحران" و "سقوط"، صفحات ۵۵-۱۵۴.

سقوط اقتصادی، بیکاری شده ای و فقر گسترده توده هادر خودکشورهای امپریالیستی است، میراث زیانبار تئوری بحران عمومی می باشد. در حقیقت کمینترن بیکاری انبوه در کشورهای پیشرفته را اکسیر انقلاب می دید. این دیدگاه، گذشته از کم بهادادن به درجه کسب امتیازات اقتصادی توسط امپریالیستها (حتی در دوره بحران) منکر این واقعیت است که عظیمترین حدبیکاری و فلاکت در جهان سوم متمرکز شده است. عدم درک رابطه دیالکتیکی مابین این پدیده هادر کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه نیز جنبه دیگری از این تئوری است - این مسئله میحت خاص خودر ا می طلبد.

در تئوری بحران عمومی یک گرایش مشخص اوروسنتریک وجود دارد. این تئوری به نقش جهان مستعمراتی در ارتباط با انباشت موفق سرمایه امپریالیستی کم بهاداده و اساساً آزاد رابطه با ما زاد تولید کالا در کشورهای پیشرفته می دید. این تئوری بر امتیازات کشورهای امپریالیستی سربوش می نهاد و یکی از اساسی ترین مفاهیم لنینی در مورد مناسبات طبقاتی کشورهای امپریالیستی را نادیده می انگاشت: "انشعاب در طبقه کارگر". وضعیت انگلی کشورهای امپریالیستی به فساد بخشهای مهمی از طبقه کارگرمی انجامد، لنین تاکید کرد که پیشاهنگ انقلابی باید هر چه عمیقتر و پائینتر به سطح توده های واقعی برود. . . .^{۱۱} کمینترن به طبقه کارگر بر مبنای بلوکی یکدست برخورد می نمود، گرایشی که ولنتاریسم و اپورتونیسم را باعث می گردید. احزاب کمونیست در دهه ۱۹۲۰ و اوائل دهه ۱۹۳۰ سوسیال دمکراتها را مسئول عقب افتادگی و فر فریمس بخشهای مختلف طبقه کارگرمی شناختند. در اواسط دهه ۱۹۳۰ آنها با خاطر "کسب اکثریت" بین کارگران با همین سوسیال دمکراتها و بخشهایی از بورژوازی از در آشتی درآمدند - با برنامه دمکراسی و ضد فاشیستی. اقتصاد سیاسی آنها نه تنها پایه و اساسی نداشت بلکه (علاوه بر شوونیسم آشکار) به دیدگاه غلطی از وظایف مقدماتی انقلاب در کشورهای پیشرفته منتهی گشت.^{۱۲}

لنین امپریالیسم را بنیادهای یک سیستم جهانی درک می کرد، حال آنکه تئوریسینهای کمینترن بآن بنیادهای جمع صرف اقتصادهای ملی جداگانه می نگریستند. فقدان درک از قوه محرکه نوین بین المللی در عصر امپریالیسم بوضوح در چهارچوب تحلیلی آنان مشهود بود - بطور خلاصه فقدان درک این مطلب که اقتصادهای ملی درون روند جهانی واحدی ادغام می شوند که بارش کیفی در روند اجتماعی شدن تولید، بین المللی شدن سرمایه و تقسیم کامل جهان بین قدرتهای امپریالیستی مرتبط است. تئوریسینهای کمینترن بر پایه این شناخت که بازار جهانی یک کل واحد و تعیین کننده است وارد عمل نمی شدند و تئوری

۱- لنین، "امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم" م. آ. جلد ۲۲، صفحه ۱۲۰.

۲- بررسی تأثیرات سیاسی خط بحران عمومی از حوصله این نوشته خارج است. بایستد بگوئیم، فقدان درک روشن از تئوری امپریالیسم لنینی باعث تقویت گرایش کناره جوئی از "چه باید کرد" گردید. چنین ادعاشد که "مبارزه برای نان" در کشورهای امپریالیستی در جوهر خود انقلابی است: اگر امپریالیسم قادر به تأمین حداقل احتیاجات زندگی توده های کارگر نباشد، پس تقاضا برای برآورده شدن این احتیاجات تهدید مستقیمی علیه کل نظم امپریالیستی می باشد. نظر لنین در مورد مبارزه اقتصادی قلب گشته و مبارزه ویا علیه اکونومیسم به فراموشی سپرده شد. در این ارتباط ونکات مربوط به آن رجوع کنید به ز. ب. "یادداشت هائی بر مطالعه چه باید کرد" نشریه کمونیست شماره پنجم (مه ۱۹۷۹) "سقوط بدرون تاریکی: اکونومیسم چپ، حزب کمونیست آمریکا و مجمع واحداثحادیه کارگری"، انقلاب، دوره پنجم، شماره ۳۲ (فوریه - مارس ۱۹۸۰) حزب کمونیست انقلابی آمریکا، "اکونومیسم امپریالیستی یا بیماری اروپائی"، جهانی برای فتح، شماره دوم (مه ۱۹۸۲)

بحران عمومی، امپریالیسم را اساساً از در پیچه ساختار ملی مورد بر خورد قرار می داد. به توسعه بمثابة پاسخی در برابر فشار ناشی از نیاز به بازار - بویژه در ارتباط با بازارهای داخلی. در حال اضطرار - نگرینسته می شد، و این نقطه نظر بابت دیدگاه اقتصاد - دان لیبرال انگلیسی معاصرین، یعنی هابسون، نزدیکی بسیار داشت. هابسون معتقد بود - بازار خارجی در حکم سوپاپ اطمینان برای فروش کالاهای مازادی است که بخاطر قیمت - های گران انحصاری در بازار داخلی فروش نمی روند. نقش صدور سرمایه همواره بعد اقل رساننده می شد و عموماً "بمطابق وسیله ای جهت عبور از سد تعرفه های گمرکی برای تسهیل فروش کالاهای داخلی می گشت. بجای حرکت از بازار تولید و تبادلهای شیوه بین المللی شده تولید که ریشه در بازارهای ملی دارد، تلاش می شد که بحران دهه ۱۹۳۰ بر اساس مشکلات بازار ساختارهای ملی نسبتاً خود کف توضیح داده شود. گفته می شد که گرایش اساسی آن دوران، جدائی روز افزون دولت ها از یکدیگر بود^{۲۳} - در حالی که هر گونه بررسی واقعی عکس این گرایش را نشان می دهد. البته تئوریسین های کمینترن از سیاست حمایت بازرگانی دهه ۱۹۳۰، چنین درکی پیدا کرده بودند. اما در واقع عرصه بین المللی کل منسجمی بود که تنها چاربی نظمی گشته بود.

و ارگاد مورد دروند بحران دهه ۱۹۳۰، چنین نوشت:

مکانیسم درونی سرمایه داری به اندازه کافی مؤثر بود که بتواند خود را از عمیق ترین نقطه بحران بالا کشیده، از بحران به رکود گذر کرده و در بعضی از کشورها بطور محدود دوران بهبود را بجا آورد. لیکن اینک این مکانیسم آنقدر مؤثر نیست که بتواند باعث شکوفائی واقعی اقتصادی یا مرحله ای از رونق گردد.^{۲۴}

رکود دهه ۱۹۳۰، در درون خود شرایط بهبود را بوجود نیاورد، اما از این نکته چنین نتیجه گرفتن که سرمایه نمی تواند بصورت اساسی و کامل بنحوی بازسازی گردد که پایه ای برای انباشت در سطحی نوین تر و عالیتر شود، بمعنای انکار ماهیت واقعی سرمایه می باشد. مکانیسم درونی انباشت سرمایه - دیالکتیک تخریب، بازسازی - به عمل کرد خود در عصر امپریالیسم، ادامه می دهد. این مسئله بشکل گسترده ای در ارتباط با انواع گره گاهها در سطح بین المللی، نقش جنگ امپریالیستی و بازسازی ساختار سرمایه ای که بدنبال هر گونه تحول عمده در صف بندیهای بین المللی اتفاق می افتد، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

تئوری بحران عمومی بجای تأکید بر جنگ درون امپریالیستی توجه خود را بر رکود ("نوعی خاص" از رکود) متمکز ساخت و خود جنگ از دینامیسم واقعی انباشت و رقابت امپریالیستی جدا کردید. نتیجتاً "دو جنگ امپریالیستی اغلب در مجموع بصورت معلول بررسی می گشتند، یعنی اموری که بهیچوجه انباشت را بجلو نمی رانند - و از اینجاست که پیش - بینی های معمول، بنویسد سقوط اقتصادی پس از جنگ را می دادند. به جنگ جهانی همچون بیان تحقق [ارزش] و مشکلات بازار سرمایه داری برخورد می شد، همان سرمایه داری که نقطه اوج تاریخی و شد خود را پشت سر گذاشته و صرفاً "می توانست نیروهای مولده را در راه تخریب بکار گیرد. ذات در مورد جنگ جهانی دوم نوشت:

در مواجهه با این واقعیات است که سرمایه داران امپریالیست - روز افزون گشته و از خود می پرسند آیا هرگز دوباره می توان اشتغال

۲۳ - رجوع کنید به وارگا، "بحران بزرگ"، صفحه ۲۶.

گسترده را تحقق بخشید... وقتی این اوضاع رفته رفته درک شد، شیخ یک جنگ جهانی نوین بمثابه "راه حل" جهت بهره برداری از نیروهای مولده و زمین برداشتن جمعیت "مازاد" سایه می گستراند و همچون قمارنهائی آشکارا بر تفکر و سیاست سرمایه داری چیره می - گردد.^{۲۵}

دیالکتیک توسعه و بحران امپریالیستی، بشکل سازماندهی دوباره سراسری سرمایه در مقیاسی جهانی خود را اعمال می کند و در این سازماندهی، نقش مرکزی بعهده مستعمرات است. اگرچه ثوریسین های کمینترن این مسئله را درک نکردند ولی توجه داشتند که سرمایه داری باید خود را گسترش داده و دوباره سازماندهی نماید. مشکل این بود که از نظر آنها چنین کاری دیگر میسر نبود:

در رکود کنونی این تغییر رخ داده است: روند "جداسازی دهقانان از زمین" (بقول لنین) یعنی جذب تولیدکنندگان کشاورزی بدرون بازار سرمایه داری در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری (مثل آمریکا، انگلستان و آلمان) اساساً کامل گشته است. در بحران کسب و کاری کنونی روند تجزیه به نابودی یکجای دهقانان کوچک و متوسط منتهی می گردد!

ترهائی از این دست بندرت با شواهد عینی همسوئی داشتند. در اینجای توان نمونه - ای برجسته را ذکر نمود، یکی از عجیب ترین تحولات اجتماعی در تاریخ سرمایه داری آمریکایی، جنگ جهانی دوم و پس از آن اتفاق افتاد: پرولتاریزه شدن و شهرزندی شدن میلیونها سیاهپوست در مقیاس وسیع که اکثریتشان قبلاً در کشاورزی اجاره داری درگیر بودند! روندهای مشابهی نیز در دیگر کشورهای امپریالیستی، به ویژه ژاپن و ایتالیا، اتفاق افتادند. از طرف دیگر مناسبات ماقبل سرمایه داری در کشورهای پیشرفته عمدتاً بعنوان بقایای این روابط مطرح بودند. وارگادربحث مذکور از پتانسیل تحول در مناسبات تولیدی جهان سوم یعنی روندی که در راه توسعه تولید در دوره پس از جنگ جهانی دوم گسترده و محوری بود، سخنی بمیان نیاورد. کشورهای مستعمره عموماً از نقطه نظر تزرکودگرائی مورد بررسی قرار گرفتند و چنین استنباط می شد که اینگونه کشورهای غرق در شیوه های عقب افتاده بوده و ظرفیت آنها در جذب کالا از کشورهای پیشرفته شدیداً تحلیل رفته است. ثوریسین های کمینترن با تکیه بر قلمرو گردش بحثی منطقی را جفت و جور کردند. مینای این بحث بر توضیح اینک که چرا سرمایه داری نمی تواند خود را بشکلی سودآور بازتولید نموده و بسط دهد، قرار داشت. طبق این بحث در کشورهای پیشرفته تقریباً "دیگر ذخیره -

۲۵- دات، "فاشیسم و انقلاب اجتماعی" صفحات ۲۲-۲۳.

۲۶- وارگا، "بحران بزرگ" صفحه ۷۶.

۲۷- کمینترن در تطابق با تزرکودگرائی خویش همچنان استدلال می نمود که سیاهپوستان در اکثریت وسیع بعنوان زارعین مستأجر در ایالات جنوبی آمریکایاقی خواهند ماند.

های غیرپرولتاری موجود نبودند تا جذب شوند، مازاد تولید و دستمزدهای اندک بمتاباه مانعی در راه نوسازی سرمایه استوار عمل می کردند و خود همین دستمزدهای پائین و بیکاری دائم، باز-ار کالاهای مصرفی را تحلیل می بردند. در مستعمرات، "قیچی های" قیمت گذاری (قیمتهای گران مورد مطالبه امپریالیستها در قبال کالاهای ساخت خودشان و قیمت های ارزان اعمال شده بر محصولات مستعمرات در بازارها)، اقتصادهای تکمحصولی و خصملت شدیداً کشاورزی

این اقتصادها، رقابت تولیدکنندگان بومی کالاهای مصرفی با امپریالیستها، و وجود فشرده و وسیع دهقانان فقرزده همگی علیه توسعه امپریالیستی بسیج شدند. این تحلیل جامع بمعنی بررسی بحران خاص و مشخص امپریالیسم و همچنین ترسیم خط سیر آن بود. بعبارت دیگر، بحران آنچنان شدید بود و موانع ساختاری و ماهوی آن در تقابل با ایجاد بازارهای نوین، آنچنان عظیم بودند (و به این همه باید وجود یک اردوگاه سوسیالیستی را نیز افزود) که سرمایه داری قادر به خروج از بحران نبوده و بدین طریق آینده رکود در ازمدت پایا وقوع جنگی که به نابودی خود امپریالیستهای انجامد، به اثبات می رسید.

در دوره قبل ثورریسین دیگری نیز به نتایجی مشابه این رسیده بود. او رزا لوکزامبورگ یکی از بنیانگذاران حزب کمونیست آلمان بود که در سال ۱۹۱۹ بدست نظامیان و پاپشتیبانی حزب سوسیال دمکرات بقتل رسید. لوکزامبورگ از درک و ویژگی مرحله امپریالیستی تکامل سرمایه داری و بویژه تضاد بین انحصار و رقابت عاجز ماند. بعقیده وی حرکت بین المللی سرمایه داری اساساً "معنی بسط و گسترش زمینه تجارت آن بابقیه جهان بود. او نیز همانند کمینترین و در نزدیکی با آن، شیوه حرکت تک خطی سرمایه داری تا به انتهای آن تأیید کرده و بازم مثل کمینترین این امر را در عرصه تحقق [ارزش] نیز مطرح نمود. در این ارتباط موضع کمینترین نسخه دست دوم لوکزامبورگیم بود. اختلاف میان این دو - که نوعی برتری لوکزامبورگ بحساب می آید - این بود که وی محدودیت سرمایه داری را دقیقاً "باجهان سوم، باروند" جدا سازی دهقانان از زمین "پیوندمی داد.

در سال ۱۹۱۲ لوکزامبورگ اثر عمده ثورریک خود را تحت نام "انباشت سرمایه" منتشر ساخت. در آنجا و در نوشته بعدی خود بنام "آنتی کریتیک" او طرحی مبتنی بر سقوط شدید تقاضا را ارائه نمود: زمانی که مصرف کارگران در حصار تنگ دستمزدهایشان محدود می شود زمانی که سرمایه داران مجبورند بخاطر اندوختن ذخایر پولی در جهت تأمین سرمایه گذاری های آینده از خرج کردن احتراز کنند (منظور مخارج جدا از مخارف شخصی و هزینه های ترمیمی جهت حفظ سطح جاری تولید است) چگونه جمع کل کالاهای تولید شده می باید تحقق یابد؟ بعقیده وی پایان دادن به این اختلاف در تقاضا محتاج یک گسره خریدار در خارج از جامعه سرمایه داری است که بتواند این محصول را جذب کند بی آنکه خود چیزی بر آن بیافزاید و این مصرف کنندگان را می باید در بخش های ماقبل سرمایه داری یا غیر سرمایه داری و اساساً در مستعمرات جست. بهر حال این افشار نهایتاً در روند

تولید سرمایه داری فرار گرفته و دیگر کسی برای تحقق بخشیدن به کالای تولید شده باقی نخواهد ماند و بدین ترتیب سرمایه داران قادر به تحقق بخشیدن به ارزش اضافه و تصمیم توسعه بیشتر نخواهند بود.

لوکزامبورگ به دیدگاهی که کل سرمایه را بمتاباه یک واحد مفرد دولایت جزا در نظر

می گرفت، گرایش داشت. ^{۲۸} اوبخلط چنین تصویری کرد که تمامی سرمایه هاهمزمان سرمایه پولی احتکار شده جهت سرمایه گذاری های آتی هستند/ در حقیقت ^{توانند} این روند ^{تولید} را ^{تولید} متوقف کنند. بعضی هاپس اندازمی کنند و برخی دیگر سرمایه های را کد راجهت سرمایه گذاری استقراض می کنند. وی تلویحا "اعتقاد داشت که تمام محصول اجتماعی همزمان وارد بازار می شود و محتاج این است که تمامی آن همزمان تحقق یابد ^{و از آن} و واقع تحقق نیز همانند سرمایه گذاری روندی پیوسته و مداوم، هر چند آتاریستی می باشد. مهمتر اینکه، لوکز امبورگ قادر به فهم این نکته نبود که سرمایه گذاری بعنوان مقدمه ای بر سود دهی و یادورنمای آتی خود می تواند محرک مصرف منبسط درون مدار جامعه سرمایه داری گردد. توسعه سرمایه مستلزم تکامل پیوسته تقسیم کار بوده و بازارها و تقاضاهای مربوط به خود را ایجاد می کند. خلاصه کنیم، تز مرکزی لوکز امبورگ نادرست است و سرنوشت سرمایه داری به خریداران "خارجی" وابسته نیست.

و اما مسئله "بلعیده شدن" جامعه غیر سرمایه داری توسط مناسبات تولید سرمایه داری به چه معناست؟ لنین بر گسترش تولید کالائی و تجزیه دهقانان - تبدیل بعضی به پرولتاریا و برخی دیگر به سرمایه دار - در روند تشکیل بازار تأکید بسیار نمود. مافوق سودهای مستعمراتی نقش تعیین کننده ای را در روند انباشت امپریالیستی ایفا می کنند و از سوی دیگری شك اشباع جهان توسط مناسبات تولید سرمایه داری، دینامیسی برخاسته از تضاد تشدید شده را سبب می گردد. اما این حساب می توان مدعی شد که نولوکز امبور - کیس از بعضی جهات - حداقل تا آنجا که نقش حیاتی جهان سوم را قبول دارد - صحیح است؟ جواب منفی است.

حتی اگر همه روابط تولیدی جهان سرمایه داری شوند حتی اگر وجود یک اردوگاه سوسیالیستی راه فرض بگیریم، باید اذعان کرد که این اردوگاه مطمئنا "برای مدتی باید در جهان تحت سلطه شیوه تولید سرمایه داری زندگی کند. بازم تئوری بحران عمومی و رکود صادق نخواهند بود. در عین حال که جهان سوم ذخیره حیاتی امپریالیسم است - علاوه بر اینکه عرصه حیاتی مبارزات انقلابی نیز می باشد - نادرست است اگر تغییر و تبدیل در مناطق غیر سرمایه داری جهان بمثابه نیروی محرکه توسعه سرمایه داری قلمداد گردد. جهان سوم - حتی اگر بمعنای علمی آن بر حسب صدور سرمایه و بین المللی شدن تولید در نظر گرفته شود - حدنهائی توسعه امپریالیسم نیست. سرمایه می تواند و باید خود را در جهانی بیش از پیش کاپیتالیزه شده بازسازی نماید. اگرچه این امر از طریق تشدید بیش از پیش تشنج و خشونت به پیش رود. از لحاظ تئوریک سرمایه قادر است این کار را حتی در محدوده ای که روابط ماقبل سرمایه داری کاملاً مستحیل گشته انجام دهد. سرمایه مجبور است مواعی را که سد راه انکشاف نیروهای مولده هستند از پیش پای بردارد. اگرچه باینکار صرفاً "اساس نابودی خود را فراهم می سازد.

مارکس در "سرمایه" نکته قابل تعمقی را مطرح نمود مبنی بر اینکه مشکل در توضیح علت عدم تلاشی شیوه تولید سرمایه داری علیرغم وجود تمامی تضادهایش می باشد. ^{۲۹}

۲۸ این نکته توسط مایکل کالکی در ارتباط با دید لوکز امبورگ از سرمایه گذاری در اثری بنام "مقالات منتخب درباره مکانیسم های اقتصاد سرمایه داری" (لندن، انتشارات کمبریج ۱۹۷۱) صفحات ۵۲-۱۵۱ ذکر شده است.

۲۹ رجوع کنید به "سرمایه" جلد سوم صفحه ۲۲۲.

این مسئله در ارتباط با توضیح مارکس در مورد گرایشات معکوس علیه گرایش نزولی نرخ سود قرار داشت. نکته مورد نظری این بود که سرمایه داری قادر به گسترش است، اما این امر خود "تضادی متحرک" است. محدودیت هائی بر سر راه انباشت موجودند که بسا حدود واقعی ارزش تقارن دارند. کسب ارزش اضافه که توسط کارزنده حاصل می گردد اساس سرمایه است. مارکس، در "گروندریسه" نوشت:

بدین ترتیب هر چه سرمایه پیشرفته تر باشد، بدین معناست که کار اضافه بیشتری تولید کرده و برای اینکه بتواند خود را، حتی بمیزانی، ناچیز، تحقق بخشیده توسعه بسیار نیروی مولد احتیاج دارد. سرمایه فقط می تواند در چهارچوب این محدودیت ها حرکت کند. هر چه جزء کسری مربوط به کار لازم کوچکتر باشد، جزء کسری مربوط به کار اضافه بزرگتر خواهد بود هر گونه افزایشی در نیروی مولد تأثیر کمتری در تقلیل میزان کار لازم خواهد داشت. سرمایه خود یک تضاد متحرک است، چرا که از یک سوزمان کار را حداقل کاهش می دهد، در حالیکه از سوی دیگر آن را بمشابه تنهامعیار سنجش و منبع ثروت می شمارد.^{۲۰}

بهر حال، پایان سرمایه داری نقطه ای از پیش تعیین شده در فضا و زمان - نقطه دستیابی به حد مطلق تولید (یا تحقق) ارزش اضافه - نیست. مارکس نوشت: "تولید از دل تضادهائی می گذرد که مداوماً بر آنها غلبه می شود ولی درست با همان تداوم دوباره واقع می گردند."^{۲۱} و تصور او از تلاشهای بسیار شدید سرمایه جهت حفظ و توسعه خویش - که بر احنی در این عصر نمایان است - معنای ویژه ای بخود می گیرد. این شیوه تولیدی ناگزیر است که تضادهای خود را به عرصه های گسترده تری منتقل نموده و عمیقاً خود را بازسازی نماید. همراه با رشد سریعتر و خاصیت انکلی نافذتر، انباشت با فشار راه خویش را می گشاید تنها برای اینکه به ضدانفعاری خود بدل شود این سیستمی است که با فشار آوردن بر محدوده های خویش باعث تغییر و تبدیلات و خیزش های شود. دیالکتیک این مارپیچ ها، دیالکتیک امحاً سرمایه داری است.

فصد نظری بحران عمومی تعیین محدوده هائی است که بقول لنین دلالت بر عدم قابلیت سرمایه داری دارند. رشد در اینجا یا آنجا متوقف خواهد شد، اما نابودی امپریالیسم یک روند دراز مدت سقوط اقتصادی نبوده و بی شک محصول تشدید مبارزه اقتصادی نیز نمی باشد. چرا که امپریالیسم و تمامی طبقات استثمارگر باید آگاهانه سرنگون شوند، همانگونه که مائو بگونه ای درخشان تحلیل نمود در جریان انقلاب فرهنگی نشان داد آنها باید آگاهانه ترازی پیش، با راه ما و بارها سرنگون شوند تا زمینه ای که در آن تولید کالائی و تقسیمات آنتاگونیستی اجتماعی رشد می کنند از طریق تحولات انقلابی در تمامی عرصه های اجتماع از بین برده شود. این است روند انقلاب جهانی و بی وقفه و بیرونی: حدهائی سرمایه داری.

تئوری بحران عمومی، با وجود تمام سروصدائی که در مورد هفت خوان گسترده بر راه سرمایه داری و سر نوشت شوم آن براه می انداخت، معتقد به نوعی تعادل متحرک برای بحران بود. این تئوری هیچ دینامیسی را در سرمایه داری نمی یافت مگر بحران که

۲۰. مارکس، "گروندریسه" ترجمه ای بابتیگفتار مارتین نیکلاس (میدلکس - انگلستان: پنگوئن

۱۹۷۲) صفحات ۷۰۶ و ۳۴۰.

۲۱. مارکس "گروندریسه" صفحه ۴۱۰.

داشاید تدریجی شد. این دیدگاه، استراتژی سیاسی تدریج گرایانه (واکونومینی) را تغذیه نمود. بر مبنای این استراتژی نیروهای انقلاب تدریجاً بیشت صحنه ایستای بحرآن عمومی انباشت شده، سیستم دچار تلاشی گشته و طبقه کارگر کم و بیش "برای حل بحرآن به صحنه می آید". بدین ترتیب بود که مسئله جهش در شرایط عینی - منجمله خیزش های سیاسی ناگهانی - نادیده گرفته شد و اهمیت کار همه جانبه انقلابی و نقش آگاهی سیاسی انقلابی پوشیده ماند. و هنگامیکه سقوط اقتصادی مادیت نیافت، تئوری مزبور از جهت پیشین خود منحرف گردید. حال برگردیم به اقتصاد سیاسی شوروی در دوره بلاواسطه بعد از جنگ جهانی دوم.

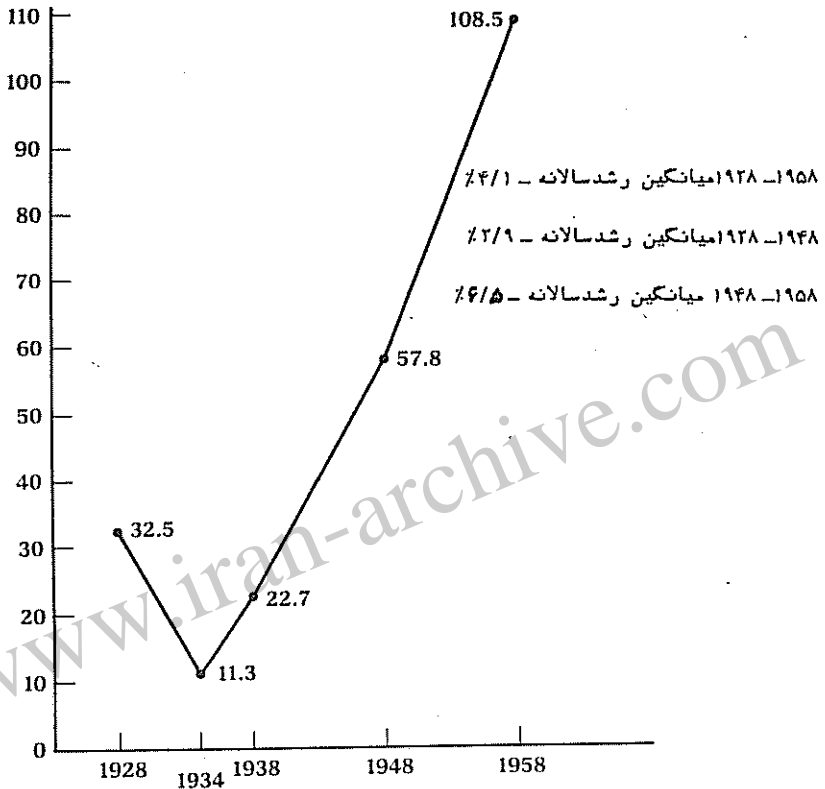
هر بار که سیکل کشورهای امپریالیستی بویژه آمریکا، روبه نزول بود، اقتصاد سیاسی رسمی شوروی سریعاً آترانشانه پایان کاروشکل گیری واقعی و "نهائی" بحرآن مازاد تولید اعلاام می کرد. و البته هر بار که سیکل جهت صعودی می یافت، همین اقتصاددانان که بدون فکر تئوری های سنتی شان راعرضه می کردند، به انتقاد از خود می پرداختند و توضیح می دادند که چرا رکود قبلی بحرآن "واقعی" نبوده ولی بعدی حتماً خواهد بود. چنین استدلالاتی مآربه نقطه نظرات استالین درباره دوران پس از جنگ جهانی دوم بازمی گرداند. این استدلالات در پایان فصل دوم تشریح شده است. به عقیده وی از این پس سرمایه داری با سرعت کمتری رشد خواهد نمود چرا که قسمت وسیعی از دنیا را بازار جهانی سوسیالیستی دربر گرفته است. در نتیجه موقعیت فروش باید بدتر شده و صنعت دچار رکود گردد. آنچه در اظهارات استالین بعد از جنگ ترسیم می گشت، تصویر سیستم یک جهان امپریالیستی بود که درهایش خود بخود و بتدریج تخته می شد.

در ادامه مبهم گوئی های کمینترن، استالین نیز توسعه سرمایه راصرفاً در چهارچوب لغوی گسترش ارزیابی می نمود یعنی بازارهای تازه و سرزمین های جدید. وی توانائی سرمایه داران را در استثمار هر چه کاملتر، یعنی شدیدتر بازارهای موجود مثللاً از طریق انکشاف بیش از پیش سرمایه داری در مستعمرات و بازسازی سرمایه در کشورهای پیشرفته - نادیده انکاشت. حقیقت امر این بود که بلوک امپریالیستی بسرکردگی آمریکابه خوبی می توانست سطح تجارت راورای سطوح پیشین گسترش دهد، اگرچه این امر از نظر جغرافیائی در محدوده کوچکتری از آنچه قبل از جنگ تحت کنترل داشتند انجام پذیرد.

توانائی سرمایه داری در انجام اینکار، به سازماندهی مجدد و تمام و کمال جهان امپریالیستی - که شامل این بازارها و سرزمین هاست - بستگی داشت و دقیقاً "جنگ در خدمت به انجام رسانیدن چنین کاری بود. برای مشاهده رشد کلی تجارت جهانی - همان امکانی که استالین شدیداً انکار می نمود - بشکل ۲-۲ رجوع کنید.

استالین همچون یک عقیدار تا اندازه ای مبارزه را علیه آن دسته از اقتصاددانانی (واکونون شخص وارگام در میانشان بود) که هجومی را از پشت سر آغاز کرده بودند، بیش برد. این افراد چنین استدلال می کردند که کشورهای سرمایه داری می توانند به کمک ترکیب مناسبی از هزینه و برنامه ریزی دولتی تقاضا را برآه انداخته و آترایشید نموده، و بدین ترتیب بحرآن را بطور نامحدودی بهبود بخشند. این بحث ظاهراً "تا زکی" داشت ولی در محتوا ادامه منطقی همان فرمول بندی بحرآن عمومی بود. اقتصاددانانی مانند وارگاکمه با واقعیت رشد سرمایه داری پس از جنگ جهانی دوم روبرو شدند، تنها باتشبت به یک عالم "خارجی" مانند برنامه ریزی دولتی می توانستند این وضعیت را توضیح دهند. این جهت گیری باید در حال شکل گیری آنان از سوسیالیسم بمثابه ترکیبی از پیشرفت تکنیکی و

شکل ۲-۲
روندهای تجارت جهانی ۱۹۲۸-۱۹۵۸
(حجم صادرات تجارت جهانی برحسب میلیارد دلار آمریکائی)⁺



(کمترین)

+ از آنجاکه این نمودار برحسب دلار جاری و نمودار در شکل ۲-۳ برحسب دلار ثابت درجه بندی شده اند، بنابراین شماره دلارها و نرخ رشد در نمودارها مستقیماً قابل مقایسه نیستند.

منبع: وزارت کشور آمریکا، "مذاکرات دریاب تجارت" (واشنگتن: GPO ژانویه ۱۹۷۹)، صفحه ۶.

* شکل ۲-۲ مربوط به فصول دیگر این کتاب می باشد که در فرصت های آتی ترجمه شده و انتشار خواهد یافت.

برنامه ریزی دولتی تسریع گشت. بدین ترتیب شالوده "رقابت مسالمت آمیز" - "گذار مسالمت آمیز" و سایر تئوری های رویزیونیستی دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ از ایندچار پخته شد.^{۲۲}

استالین همانگونه که اواخر دهه ۱۹۲۰ علیه راست روانی که معتقد بودند سرمایه - داری می تواند خود را تثبیت نماید مبارزه نمود - مبارزه ای که از درون آن تئوری بحران عمومی سر بر آورد - این بار نیز با تئوری و متدولوژی غلط به مبارزه علیه فرمولبندی های رویزیونیستی پرداخت، همان تئوری و متدولوژی نادرستی که از ۲۵ سال قبل به آنها معتقد بوده، با این تفاوت که در اواخر دهه ۱۹۲۰ سیستم امپریالیستی پایه درون بحرانی عمیق گذاشته بود همین امر ظاهرا " تأییدی سطحی بر این تئوری بود و بالا اقل بدان اعتبار می بخشید. ولی اینک سیستم امپریالیستی در آغاز موج نوین توسعه بود.

تئوری بحران عمومی نه می توانست ضریب و پایه های این توسعه را توضیح دهد و نه قادر بود ادعاهای اقتصاددانانی که نشئه "موفقیت" سرمایه داری شده بودند را رد نماید. نقاط ضعف متدولوژیک آن، زیرا نی بیشتر نمایان شد که باسبل ترهات رنگارنگ رویزیونیستی روبرو گردید: با نظریاتی مبتنی بر جواکوشی بیشتر سرمایه داری به احتیاجات اجتماعی، با مسحور شدن در برابر "انقلابات تکنولوژیکی"، و فریفته شدن توسط مداخله (اقتصادی) دولت، و با خزعبلاتی از این قبیل که دولت های امپریالیستی قادرند با یکدیگر و همچنین با سرمایه ایسم "همزیستی مسالمت آمیز" داشته باشند. امپریالیسم یا می بایست با جنگ و سقوط گریزناپذیر روبرو شود و پایه چیزی بی خطر و معقول بدل گردد. اینگونه استدلالات قادر به درک دیالکتیک وضعیت نوین نبودند، چرا که طراحان اصلی آن از فهم دیالکتیک امپریالیسم عاجز بودند. این تئوری که توسط اکونومیسم و اوروسنتریسم به انحراف دچار شده بود، در اواسط دهه ۱۹۵۰ تحت تأثیر غلبه رویزیونیسم بر اتحاد شوروی کیفیتاً تغییر شکل یافت. اکنون دیگر یک نسخه سراسیمه شورونیستی از تئوری بحران عمومی - بابره - جوئی از فرمولبندی قابل انعطاف خود - در خدمت به طبقه امپریالیستی جدید قرار گرفته بود.

سلطه نظامی و اقتصادی امریکاموجبات سازماندهی مجدد ساختار قدرت امپریالیستی را (عمدتاً) بر اساس اتحاد ضد انقلابی امپریالیستی فراهم آورد. این امر چهارچوب نوینی را برای برخورد میان سرمایه ها ایجاد نموده و بر پایه توافقات پس از جنگ سوپرویزه تسهیل نفوذ بس عمیق سرمایه های امریکائی بدرون مستعمرات - دوره ای نسبتاً طولانی از توسعه را امکان پذیر ساخت. این روند با سازی عمدتاً از طریق سازماندهی دوباره سیاسی جهان تحقق یافت. و همراه با آن امکاناتی جهت صدور سرمایه فراهم شد. اینکه چگونه مناطق وسیعی از جهان درون شبکه نوین مناسبات امپریالیستی تحت سرکردگی آمریکا دوباره سازماندهی شدند و تأثیرات ناشی از وجود یک اردوگاه سوسیالیستی - که بعدها به یک رقیب امپریالیستی بدل گشت - بر این روند چه بود، موضوع بحث جلد بعدی این کتاب می باشد.

۲۲ - در مورد دوگانگی شدید تئوریک و ارگاد بر خورد به تدابیر نوین دستگاه دولتی ایالات متحده در سال های ۱۹۲۰ برای تحقق بهبود رونق اقتصادی که به NEW DEAL مشهور است و بیش بینی های بعد از جنگ وی، رجوع کنید به دی، "بحران" و "سقوط" فصل هشتم. امتزاج تئوری بحران عمومی با نظریات رویزیونیسم خروشچی را از سوزی و ارگامی توان در آخرین اثر مهم وی یافت: "سرمایه داری قرن بیستم" (۱۹۶۴)، تجدید چاپ نیویورک، نشر آرزو، (۱۹۷۲).

آدرس مادرخارج از
کشور:

S.U.I.C.

BOX 50079

40052 GÖTEBORG

SWEDEN

کمک های مالی خود را به حساب زیر
واریز نمائید:

NAT. WEST BANK

SARBEDARAN

ACC.N°. 27324958

ARCHWAY BRANCH

LONDON ENGLAND

www.iran-archive.com

ترجمه و تکثیر از اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران)